

شب نگاری دردی گلاب

به : علی و ناصر شاهین پر

وقتی که این خطوط مضرس
از چشمه آب را
تا خانه‌ی سپید مستی من می آرند
آیا تو جرأت این را داری
که از درخت بهشت
سیبی برای من ، بیادگار ، بچینی ؟

اینجا که طاس می خواهد
تا مرحمت را
از دست من دریغ دارد ،
اینجا که زندگی

چرتی ست

حیران پیش و پس رفتن
آیا تو می توانی
این سرگذشت تکراری را
از قید شب رهائی بخشی ؟

آه ... ای درخت
سای آشنا به گناه قدیم اجدادم
من

می خواهم

با گردش سیاهی چشمی
شب را بفاصله‌ی ماد تا زمین
در یابم .

وقتی که آب ، آب شب بی گناه
از چشمه‌های شهوت جاری ست
من با کدام نغمه‌ی تاریک چنگ
من با کدام حنجره‌ی بی خطر
فریاد خویش را

تا اوج آسمان بکشانم ؟

ای در کنار موج

۱۵۶ / با مردم شب

ای بی خبر ز موج
چشمان خویش را بگشا
و حیرت تمام وجودت را
با چشم هوش خویش تماشا کن !

ای بی خیال تر از شب
ای بی گناه تر از الکل
ای بی پناه تر از نغمه‌های

چنگ

شاهین

در چنگ جام و خواب و خیال
ای تکرار
بی زاری شبانه‌ی مست من !

شاید که سالها را
دیگر نمی شناسی

شاید که چشم من
گویای سالهای تباهی نیست
و چشم تو
جز شیشه رنگ دیگر می خواهد .

جز شیشه آیا تو
در سیندام دلی می بینی ؟

شاهین ، تو ای پر شاهین
فریاد نیست اینک که تو در شب

با ساز

می نوازی

این سر گذشت خامش رو یاست

این سر گذشت رو یاست

رو یا که دوست دار شب و الکل

رو یا که حس ساکت خاموشی است .

ای قهقهه که طعمه به شب می زنی

آیا تمام بستی بیداری

جز حسرت تماشا نیست ؟

آه ... ای شبانه

« ای ساز ، ای ترانه »

من در سکوت ..

خود

را

به ذره ی

شب

می بازم .